

مطالب خیلی جالب!



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد حمد و شکر الهی و سلام و درود فراوان بر محمد مصطفی (ص) و اهل بیت طاهرینش.

هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون (زمراه 18)

ایا کسیکه می داند با کسی که نمی داند مساوی است؟

ما هرچقدر بتوانیم آگاهی خود را درباره همه مسائل بیشتر کنیم به نفع خودمان است زیرا کمتر دچار آسیب میشویم همانطور که در ایه شریفه فرموده که ادم آگاه با ادم ناآگاه مساوی نیست.

ما در این کتاب مطالب متنوع و جالبی جمع اوری کرده ایم انشاء الله آگاهی مخاطبین بیشتر گردد.

تابستان 1404. کرمانشاه

آوای رحیل

از آیت‌الله حاج سید یحیی مدرس یزدی نقل شده است: «وقتی استاد ما آیت‌الله آقا ضیاءالدین عراقی در سال 1361 ه. ق جهان را بدرود گفت، حوزه علمیه نجف سه روز تعطیل گردید و مجالس سوگواری و ترحیم بسیاری برگزار شد و از او تجلیل شایانی به عمل آمد. پس از چند روز ما به منزل آیت‌الله شیخ محمد حسین اصفهانی، معروف به کمپانی رفتیم و از او تقاضا کردیم درس را شروع کنند که ایشان فرمود: «آسید یحیی! من تصمیم داشتم که امروز درس را شروع کنم، اما واقعیت این است که پس از نماز صبح که به نیایش و ذکر خدا نشسته بودیم، میان

خواب و بیداری، مرحوم آقا ضیاءالدین عراقی آمدند و جلو در اتاق
ایستادند و گفتند: حاج شیخ محمدحسین! آماده باش که شب جمعه
آینده نزد ما خواهی بود و من یقین دارم که روزهای آخر عمر من
است.» همان طور شد و آخر هفته مرحوم اصفهانی با اینکه هیچ بیماری‌ای
نداشت، به ناگاه جهان را بدرود گفت.

حضرت موسی در حرم است...

حسین نوۀ دختری ابو حمزه ثمالی می گوید: در اواخر حکومت بنی مروان مخفیانه به قصد زیارت امام حسین علیه السّلام به راه افتادم. هنگامی که به کربلا رسیدم پنهان شدم تا شب از نیمه گذشت. سپس به طرف قبر مطهر رفتم و دیدم مردی به سوی من آمد و گفت: «خدا به تو اجر عنایت کند، برگرد که نمی توانی به زیارت مشرف شوی». من با ترس برگشتم و نزدیک طلوع فجر دوباره به طرف قبر مطهر رفتم. باز همان شخص آمد و گفت: «تو نمی توانی به زیارت بروی». گفتم: خدایت به سلامت بدارد، چرا نتوانم؟ من از کوفه به قصد زیارت آمده ام، مرا از زیارت محروم مکن، می ترسم اگر تا صبح این جا بمانم شامیان مرا دستگیر کرده و به قتل برسانند.

او در جواب گفت: کمی صبر کن. حضرت موسی بن عمران علیه السّلام از خدای تعالی اجازه گرفته که به زیارت امام حسین علیه السّلام مشرف

شود، و پس از اجازه همراه با هفتاد هزار از فرشتگان به زمین فرود آمده است. از اول شب تا حال به زیارت آن حضرت مشغولند و منتظر طلوع فجر می باشند، و پس از آن باز به آسمان عروج خواهند کرد.

گفتم: تو کیستی؟ گفت: من یکی از فرشتگانی هستم که مأمور حفظ و حراست حرم امام حسین علیه السلام و درخواست آمرزش برای زائرین آن حضرت هستند.

حسین می گوید: از شنیدن این سخنان چنان متحیر شدم که نزدیک بود عقل خود را ازدست بدهم، و بالاخره پس از طلوع فجر به زیارت آن حضرت مشرف شده و از ترس شامیان به سرعت برگشتم

﴿الْكَرِيمَ إِذَا قَدَرَ عَفَا﴾

در یکی از روزهای حیات رسول خدا(ص)

مردی عرب خدمت ایشان رسید

و گفت

یا رسول الله روز قیامت حساب بنده ها با کیست؟

حضرت فرمودند: با خود خدا

مرد عرب خوشحال شد و گفت: خیالم راحت شد و رفت

سپس حضرت به صحابه خود فرمود: این مرد حقیقت مطلب را فهمید

اصحاب به دنبال آن مرد عرب رفتند و از او پرسیدند : چرا وقتی

فهمیدی حساب بنده ها با خود خداست گفتی خیالم راحت شد؟

مرد عرب پاسخ جالبی داد،

گفت: برای اینکه کریم وقتی بر انتقام گرفتن قدرت پیدا می کند، می

بخشد و عفو می کند

مرد شجاع...

وقتی اسرا را وارد کوفه کردند. ابن زیاد وارد مسجد کوفه شد و بالای منبر رفته گفت: شکر می کنم خدا را که حق را ظاهر کرد! و امیر المؤمنین یزید بن معاویه و حزبش را یاری نمود! و ... دروغگو را کشت! در این موقع عبدالله بن عقیف که یک چشمش را در جنگ جمل و یک چشم دیگرش را در صفین در کنار علی (ع) از دست داده بود و زندگی را به عبادت می گذرانید بلند شده و گفت: ای پسر مرجانه، دروغگو فرزند دروغگو، تو و پدرت هستی و آن کسیکه به تو حکومت داد. ای پسر مرجانه آیا فرزند پیامبران را می کشی و آنوقت مثل راستگویان! سخن می گویی!

ابن زیاد دستور دستگیری او را صادر کرد ولی طایفه او بسرعت عبدالله را از مسجد خارج کردند ولی اشتباهی که کردند او را شب تنها گذاشتند و مأموران ابن زیاد شبانه به خانه او وارد شده و پس از اینکه عبدالله با

اینکه نایینا بود به کمک دخترش چند نفر از مأموران را کشت ، بدست
آنها به شهادت رسید.

داستان ادواردو انیلی....

باید خدا از همه چیز برای ادم مهم تر باشه...:در سوره توبه هم آمده است:

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ
اَقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ
اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ۗ وَاللَّهُ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ و خداوند جمعیت نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌کند..در ایه مذکور صراحتاً آمده که باید محبت خدا را بر هر محبتی مقدم بدانید تا

سعادتمند بشوید والا اگر محبت خانواده و ثروت و امثال ان نزد شما از خدا مهم تر است به سعادت نمی رسید.

داستان ادوارو انیلی پسر سرمایه دار ایتالیا. که خدا را بر همه خانواده و ثروت و لذتها ترجیح داد مصداق خداپرست واقعی است. —. ادوارو تنها پسر و وارث «جیانی آنیلی» بود که مالک شرکت سرمایه گذاری «اکسور» بود که این شرکت مالک کارخانه های خودروسازی فیات و فراری و مازراتی و آلفا رومئو و لانچیا و ایویکو بود و مالک شرکت های بزرگ و معروف در صنعت ساختمان سازی و راه سازی و بالگردسازی و طراحی مد و لباس بود و البته چند کارخانه بزرگ تولید قطعات صنعتی و چند بانک خصوصی و چند شرکت تولید لوازم پزشکی و... هم داشت.. خلاصه وضعیتی بود که ادوارو به عنوان وارث این امپراتوری مالی، میلیارد نبود؛ بلکه سوپرمولتی میلیارد بود؛ درآمد سالانه خانواده آنیلی که «خانواده سلطنتی» ایتالیا لقب دارد در سال ۲۰۰۰ حدود ۶۰ تا ۸۰ میلیارد دلار برآورد می شود.

ادواردو از جوانی دنبال ادبیات و مذهب و عرفان و حقیقت بود و معلوم است که خیلی زود هم مسلمان شد؛ «در نیویورک که بودم یک روز در کتابخانه...چشمم افتاد به قرآن. کنجکاو شدم که ببینم در قرآن چه چیزی آمده است. آن را برداشتم و شروع کردم به ورق زدن و آیاتش را به انگلیسی خواندم. احساس کردم که این کلمات، کلمات نورانی است و نمی تواند گفته بشر باشد. خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم، آن را امانت گرفتم و بیشتر مطالعه کردم و احساس کردم که آن را می فهمم و قبول دارم» بعد هم خیلی زود شیعه شد و نامش شد مهدی

ادواردو در ایران چه می کرد؟

ادواردو چند بار به ایران آمد و خب جاهایی هم رفت؛ رفت به دیدار امام خمینی (ره) و پیشانی اش را امام (ره) بوسیدند و با آیت الله خامنه ای هم دیدار کرد و به زیارت امام رضا (ع) هم رفت. نماز جمعه هم رفت؛ سال ۱۳۶۰ بود. ادواردو انقلاب ایران را ستایش می کرد و پر از شور و

احساس بود و پس از دیدار با امام (ره) نوشت: «به نام خدای بخشنده
مهربان. یک شهروند از ایتالیا امروز به دیدار امام خمینی آمد. او برای
ادای احترام به جمهوری اسلامی و شیعیان آمده است. او از بابت آنچه
که انقلاب در پیشرفت هدف به نام خدا روی زمین در این عصر انجام
» داده از رهبر انقلاب تشکر کرد

!از قضای روزگار

معلوم است ادواردو با ظلم، هر جایی که اتفاق می افتاد و با صهیونیست ها
سر سازش نداشت و از حقوق فلسطینی ها دفاع می کرد و از اسلام و
تشیع دفاع می کرد. برخی اطرافیان هم به او هشدار می دادند که
مراقب صهیونیست ها باشد، ولی ادواردو چشمش را به روی حقیقتی که
دیده بود، نمی بست. این طوری شد که وقتی رسانه ها خبر دادند که
پیکرش زیر یک پل پیدا شده و علت درگذشتش خودکشی و سقوط از
ارتفاع ۸۰ متری بوده، خیلی ها باور نکردند. به ویژه آنکه خواهر زاده

ادواردو که وارث و مدیر اموال و ثروت خانواده آنیلی شده بود «جان
الکان» بود که یهودی بود و از قضای روزگار پدر و پدربزرگش از
صهیونیست های فعال و مشهور دوران بودند

بیهوش شدن هنگام روضه

سید حسین یزدی گفته است: من شنیده بودم که میرحامد حسین، توان
وطاقت شنیدن مصیبت‌های دردناک جدّش امام حسین(ع) و اهل بیت او را
ندارد. از این رو، مصیبت در حضورش خوانده نمی شد. از قضا، روزی در
«لکهنو» در حالی که بر فراز منبر بودم، داخل حسینیه شد، ولی من
متوجه حضورش نشدم و طبق معمول مصیبتی را خواندم. ناگهان دیدم
صدای مردم بلند شد که می گفتند: بس است! بس است!
دیگر نخوان! تعجب کردم و پس از لحظه ای فهمیدم که بر اثر ذکر
مصیبت من، سید از هوش رفته است و مدهوش گشته است.

اینگونه جای *جلاد و شهید* را عوض کردند

- *به بذر تراریخته گفتند: *اصلاح شده
- *به پایبند به اصول گفتند: *متحجر
- *به پدرخوانده‌های خودخوانده گفتند: *چنار
- *به هسته‌ی سخت گفتند: *پاجوش
- *به متفکر گفتند: *متوهم
- *به غرب‌زده گفتند: *روشنفکر
- *به جوان مؤمن انقلابی گفتند: *تندرو
- *به کاسب مذاکره گفتند: *آدم آقا
- *به دلسوز و فدایی نظام گفتند: *دلواپس و کاسب تحریم
- *به فرد مطلع و آگاه گفتند: *توطئه‌گر

• *به فهم تحرکات دشمن گفتند: *توهم توطئه •

• *به منتقد گفتند: *تفرقه افکن •

• *به حق طلب گفتند: *وحدت شکن •

• *به فرصت طلب و رانت خوار گفتند: *متخصص •

• *به فساد شبکه ای گفتند: *فساد سیستماتیک •

• *به اقتصاد مقاومتی گفتند: *اقتصاد ریاضتی •

• *به ناکارآمدی مدیران گفتند: *ناترازی •

• *به شعار و وعده توخالی گفتند: *تدبیر •

• *به ریاکار و ظاهرالصلاح گفتند: کارکشته •

• *به بی کفایتی و بی برنامه گی گفتند: *صداقت •

• *به دروغ و تهمت پراکنی گفتند: *شفافیت •

• *به انتصابات رابطه ای گفتند: *شایسته سالاری •

• *به دزدزاده گفتند: *آقازاده •

* به اقوام نزدیک گفتند: *بچه‌های بالا ·

* به افراط در دنیاطلبی و تفریط در دین گفتند: *اعتدال ·

* به رسیدگی به مستضعفان گفتند: *گداپروری ·

* به قاچاقچی گفتند: *کولبر ·

* به معتاد گفتند: *بیمار ·

* به روسپی گفتند: *کارگر جنسی ·

* به غیرت گفتند: *تعصب ·

* به حجاب گفتند: *محدودیت ·

* به اسقاط جمعیت گفتند: *تنظیم خانواده ·

* به فحشا گفتند: *آزادی ·

* به اغتشاش و فتنه گفتند ·

*اعتراضات مدنی *

* به سکوت مقابل باطل گفتند ·

تاب آوری

· به زندگی حیوانی و شهوانی گفتند: *شادی

: به هزینه برای مقدمات گفتند

اسراف

· به ولخرجی و اسراف و شهوترانی گفتند: *زندگی مدرن

: به سند بردگی مدرن گفتند

سند توسعه پایدار

· به دردمند گفتند: *ناآرام

* به رشوه گفتند: *شیرینی

· به ربا گفتند: *مشارکت

· به کارچاق کن گفتند: *توانمند

· به متدین گفتند: *ریاکار

· به شهید رئیسی گفتند: *۶ کلاسه

من غریبم...

در نقلی آمده است

امام سجاد «صلوات الله علیه» در مدینه از مسیری عبور می کردند که
مردی را دیدند که صدا میزند

أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا الْغَرِيبُ فَارْحَمُونِي

ای مردم! من غریبم؛ به من رحم کنید □▪

امام سجاد علیه السلام او را صدا زدند و فرمودند: تو غریبی؟ گفت: بله □

حضرت فرمود

إِذَا عَطِشْتَ فَهَلْ تَسْقِي الْمَاءَ؟

اگر تشنه شوی به تو آب می دهند؟ □▪

گفت: بله. حضرت فرمود

إِذَا فَاجٍ أَكَّ الْمَوْتُ هَلْ تُدْفَنُ بِلَا كَفْنٍ؟

اگر در اینجا ناگهان بمیری، این مردم تو را کفن می کنند؟ □▪

گفت: الله اکبر؛ چرا نکنند؟! من بین مسلمانان هستم

گریه راه گلوی امام سجاد علیه السلام را بست و فرمود □▪

إِذَا لَسْتَ بِغَرِيبٍ؛

:الْغَرِيبُ هُوَ الْحَسِينُ ثُمَّ وَجَّهَ نَحْوَ الْكَرْبَلَا وَ قَالَ

پس تو غریب نیستی؛ همانا غریب، حسین «صلوات الله علیه» □▪

است، پس حضرت توجه کردند به سمت کربلا و فرمودند

یا اَسْفاهَ عَلَیکَ یا بَنَ رَسولَ اللّٰه! تَبَقَی ثَلَاثَةُ اَیَّامٍ عَارِیاً عَلَی رَمَضَانَ کَرَبْلَاءَ

■ □ هزار اندوه برای تو باید خورد ای پسر رسول خدا؛ که سه شبانه

روز عریان بر روی ریگ و رمل بیابان کربلا افتادی بودی

تواضع امام رضا علیه السلام

یکی از اصحاب امام رضا(ع) می گوید در سفر خراسان بودیم و غلامان او از سیاه و غیر سیاه آمدند و بر سر سفره نشستند. به حضرت عرض کردم: برای شما سفره ای جداگانه می اندازیم. حضرت فرمود: «ساکت شو! پروردگار ما یکی، پدران ما یکی، مادران ما یکی، پاداش هم در برابر عمل دریافت می کنیم؛ مَهْ؛ إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - وَاحِدٌ، وَالْأُمُّ وَاحِدَةٌ، «وَالْأَبَ وَاحِدٌ، وَالْجَزَاءُ بِالْأَعْمَالِ»

باز نقل شده

یاسر خادم امام رضا علیه السلام می گوید که

هر وقت امام رضا علیه السلام سر سفره می نشست ، همه خدمتکاران را " بر سر سفره جمع می کرد . خواه کوچک و خواه بزرگ ، حتی آن کسی که سرپرستی حیوانات را به عهده داشت یا آن کسی که حجامت می نمود " . نیز سر سفره حضرت بود

کدام پادشاه یا ولیعهدی را سراغ دارید که موقع غذا با خدمتکاران خود
سر یک سفره بنشیند و همان غذایی که آنها می‌خورند را بخورد و هیچ
فرقی بین خود با آنان نگذارد؟

حتی استاندار و مدیر کل و ... با خدمتکاران و سرایداران و ابدارچی‌ها
سر یک سفره نمی‌نشینند

روزی حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به حمّام رفت. در حمّام
فردی که امام را نمی‌شناخت از ایشان تقاضا کرد تا آن حضرت بر بدن
او کیسه بکشد. امام رضا علیه‌السلام بی‌درنگ برخاست و به بدن او
کیسه کشید. پس از دقایقی برخورد محترمانه افرادی که در حمّام بودند
با آن حضرت، موجب شد که آن شخص امام علیه‌السلام را بشناسد،
همان دم با کمال شرمندگی از امام علیه‌السلام عذرخواهی کرد؛ امام رضا
علیه‌السلام دست از کار نکشید و با کمال میل به کیسه کشیدن خود ادامه
داد

مقام رضا

روزی امام باقر(ع) به دیدار جابر بن عبدالله انصاری رفت و حالش را جویا شد. جابر گفت: من در حالی هستم که پیری را بر جوانی، بیماری را بر سلامتی و مرگ را بر زندگی ترجیح می دهم. امام باقر(ع) فرمود: «ای جابر! امّا من، اگر خداوند مرا پیر قرار دهد، پیری را دوست دارم؛ اگر مرا جوان قرار داد، جوانی را دوست دارم؛ اگر مرا بیمار کند، بیماری را دوست دارم؛ اگر شفایم دهد، شفا و تندرستی را دوست دارم؛ اگر مرا بمیراند، مرگ را دوست دارم و اگر مرا زنده بدارد، زندگی را دوست دارم

حضرت برا شاعر اهل بیت(ع) دارو فرستاد

حجه الاسلام اعتمادیان نقل می کند

مرحوم حسام الواعظین از مداحان معروف اهل بیت علیهم السلام
بیماری داشت که باید برای درمان آن هر روز دارویی را مصرف می
کرد، اتفاقاً یکی دو روز آن دارو به دستش نرسید، پس به حضرت
سیدالشهدا علیه السلام توسل پیدا کرد ولی اثری ندید

یک شب که فشار ناشی از بیماری او را سخت عصبانی می کند به حرم
:سیدالشهدا علیه السلام رو می کند و چنین گستاخانه می گوید

تو که نمی توانی نوکر نگه داری، پس چرا نوکر قبول می کنی؟! □! اتفاقاً
در همان شب حاج شیخ محمدعلی که خود از بزرگان روزگار است،
حضرت سیدالشهدا علیه السلام را می بیند،

:حضرت به او می گوید

برو نزد حسام و ما را با او آشتی بده. او با هیجان از خواب بلند می شود
وقتی به ساعت نگاه می کند می بیند دیر وقت است، دوباره به خواب می
رود باز همان خواب را می بیند و بیدار می شود، اما به علت دیر وقت
بودن می خوابد. برای بار سوم حضرت به او تنیدی می کند که باید هر چه
زودتر نزد حسام بروی

به ناچار از بستر بلند می شود و به سرعت به سوی منزل حسام می رود
در راه یکی از دوستانش را می بیند که به او می گوید

اگر حسام را دیدی این پاکت را به او بده

او که از بیماری حسام خبری نداشته، آن پاکت را می گیرد و به خانه
حسام می آورد و با عذرخواهی فراوان پیام حضرت سیدالشهدا علیه
السلام را به او ابلاغ می کند

ناگهان حسام سخت منقلب می شود. در همان هنگام پاکت آن فرد را به
دست حسام می دهد. وقتی پاکت را باز می کند می بیند داروی دردش
در همان پاکت است، پس به گریه می افتد

او از آن مقدار داروی فرستاده شده تا پایان عمر استفاده کرد به صورتی
که دیگر از خریدن آن دارو بی نیاز شد

سلام دادن به امام حسین علیه السلام

مرحوم حجت الاسلام میرزا تقی زرگری (قدس سره) به خاطر انسی که با عاشق دلسوخته و عارف صاحب دل مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی (رحمت الله) داشتند حالات و روحيات آن مرحوم را به روشنی به تصویر می کشیدند. روزی تعریف کردند:

حاج ملا آقا جان در سفری به عتبات، با سر و وضعی بسیار آشفته و با پای برهنه و بسیار بیدلانه طی طریق می کرده است. در اثنای راه به دشت همواری می رسد و همین که می خواهد از کنار جالیزی عبور کند، دهقان: سالخورده عربی که سرگرم آبیاری بوده و به او نهیب می زند که:

!تو کیستی و با این سر و وضع در اینجا چه می کنی؟

می گوید:

من عاشق و دلباخته مولایم حسین بن علی (علیه السلام) هستم و بیدلانه
به زیارت او می‌روم

دهقان سالخورده با شنیدن پاسخ حاج ملا آقا جان ، بیل خود را بر می‌دارد
:و به او می‌گوید

!ادعای بزرگی کردی! باید ثابت کنی که عاشقی

!می‌پرسد: چگونه؟

می‌گوید: در میان عاشق و معشوق حجاب و فاصله‌ای نیست. از همین جا
که ایستاده‌ای به محبوب خود سلام کن اگر جواب سلامت را دادند که
هیچ و گرنه با همین بیل ادبت خواهم کرد

حاج ملا آقا جان لحظاتی به فکر فرو می‌رود و برای آنکه طرف را
:بیازماید به او می‌گوید

تو که این پیشنهاد را به من می‌کنی، این آمادگی را در خود می‌بینی؟

مرد عرب جواب می‌دهد

من که ادعایی نکرده‌ام تا آن را ثابت کنم، تو باید ادعای خود را ثابت
!کنی نه من

که: البینه علی المدعی، ولی با این وجود سلامی می‌کنم، شاید جواب سلام
!مرا دادند

...و بعد تیمم می‌کند و رو به قبله می‌ایستد و می‌گوید

السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین

حاج ملا آقا جان از چهار جهت جواب سلام آن دهقان سالخورده را از
زبان محبوب خود می‌شنود و از هوش می‌رود

پیرمرد دهقان او را به هوش می‌آورد و می‌گوید

!حالا نوبت توست! برخیز و عاشقی خود را ثابت کن

حاج ملا آقا جان با دست و پایی لرزان می‌رود و به قول خودش یک
وضوی علمایی می‌گیرد و رو به قبله می‌کند و با چشمی گریان و دلی
:سوزان عرضه می‌دارد

السلام عليك يا ابا عبدالله! بابی انت و امی یا مولای

حاج ملا آقا جان می گوید که من جواب سلام خود را نشنیدم ولی آن پیر

مرد عرب که شکسته دلی مرا دید با لحنی نصیحت آمیز به من گفت

جواب سلام تو را دادند ولی خیلی آهسته! انسان وقتی می خواهد به

خدمت امام بزرگواری چون حسین بن علی (علیه السلام) برسد باید

مراتب ادب را رعایت کند و در نهایت احترام و فروتنی به محضر آن

حضرت سلام کند نه با ادعا! باید آدم شد و آدمیت به داشتن سر و وضع

پیشان نیست.

کارهای خیر برای اموات برای ما فایده دارد...

آیت الله الهی می فرمود: روزی در حالت ارتباط با ارواح، از مرحوم فارابی پرسیدم: آیا این قرآنی که تلاوت می کنیم و ثوابش را برای شما می فرستیم و نیز از خداوند برای شما طلب استغفار می کنیم به آگاهی شما می رسد؟

گفت: آری! پرسیدم: آیا شما در مقابل این رفتارها عکس العملی هم نشان

می دهید؟

جواب داد : آری! گفتم: چگونه ؟

اظهار داشت: در یکی از روزها فرزندت دچار مشکلی در خصوص مسائل
اداری شده بود که کارش به امضای یکی از مدیر های دولتی وابسته بود
. که ما به دلش انداختیم نامه او را امضاء کردند و مشکلیش را حل نماید

فردی که هر روز به پهلوی رهبر انقلاب لگد می‌زد

آقای دانشمند می‌گوید رهبر انقلاب در سفری به ایران‌شهر از اطرافیان پرسیدند در زمان تبعیدم به اینجا یک رئیس پاسگاه اینجا بود کجاست؟ گفتند سنّش بالا رفته و بازنشست شده. فرمودند هرطور شده پیداش کنید با احترام بیاریدش! این شخص سنّی بود. به هر زحمتی بود پیداش کردند گفتند از طرف رهبر انقلاب آمدم تا این را شنید از ترس رنگش پرید و افتاد روی زمین و شروع کرد به گریه که من نمیام. بالاخره آوردنش به محلّ اسکان رهبر انقلاب و در حیاط کنار حوض لوله آب را گرفت و گفت داخل نمیام تو رو خدا بهم رحم کنید! به رهبر انقلاب خبر دادند ایشان خودشان آمدند داخل حیاط تا رهبر انقلاب را دید وحشت کرد و شروع کرد به لرزیدن و می‌گفت سیّد تو رو خدا مرا ببخش! رهبر انقلاب بغلش کردند و گفتند برادر من دلم برایت تنگ شده! پیرمرد گفت شما می‌خواهید منو بکشید بالاخره رهبر انقلاب بردنش داخل اتاق

و با او گرم گرفتند ساعتی با هم نشستند و مشکلاتش را برطرف کردند
موقعی که این پیرمرد را برمی گردانند از او پرسیدند جریان شما چه
بود؟ گفت موقعی که ایشان اینجا تبعید بودند من هر روز می گفتم او را
به پاسگاه بیارید و سیلی به گوشش می زدم به پهلویش لگد می زدم و به
مادرش ناسزا می گفتم و من وقتی شنیدم ایشان رهبر شده هر روز
!منتظر بودم که بیایند مرا دستگیر کنند

.این پیرمرد، همسرش و بچه هایش با این رفتار رهبر انقلاب شیعه شدند

بخشش و سخاوت امام باقر علیه السلام

بخششها و هدایای امام باقر علیه السلام بین پانصد درهم تا ششصد هزار درهم بود . و امام از بخشیدن زیاد ملول نمی شد . و هرگز شنیده نشد که فقیری در خانه امام بیاید و جواب تحقیرآمیز بشنود بلکه بدستور حضرت، فقیر را با بهترین نام جواب می دادند

علت گریه سلیمان نبی

روزی گنجشک نزد حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام آمد و عرض کرد: این گنجشک ماده به من توجهی نمی کند، هر چه من به او محبت دارم در عوض او به من بی محبتی می کند. حضرت از گنجشک ماده بازخواست کرد، گنجشک ماده گفت: دروغ می گوید که به من محبت دارد، یکی دیگر را هم زیر سر دارد و دوست می دارد حضرت سلیمان زار زار گریه کرد. می دانی چرا؟ خدایا نکند در قلب ما هم، غیر تو جای گرفته باشد.

وقتی به حضرت مریم سلام الله علیها خطاب شد: و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا. درخت را حرکت بده تا خرماي تازه از آن بریزد و بخوری. در این هنگام حضرت مریم سلام الله علیها سؤال کرد که خدایا قبلا خودت روزی مرا در محراب حاضر می کردی، حالا می گوئی درخت را تکان بده؟

خطاب آمد: قبلا بچه نداشتی تمام افکارت متوجه ما بود لذا ما هم تمام حوائج و خواسته های تو را می دادیم، ولی الان گوشه ای از دلت متوجه

این فرزندت شده است، لذا ما هم به همان اندازه که دلت از یاد ما جدا شده، گفتیم درخت را تکان بده تا خرما بریزد و از آن بخوری

توکل فرزند بر مادر...

آیت الله مصباح می گوید

آقای بهجت می فرمودند : روزی داخل اتاق نشسته بودم به گونه ای که صدای دم در حیات را می شنیدم ، بچه همسایه دم در بازی می کرد فقیری آمد و به او گفت : برو از خانه تان چیزی برای من بیاور . بچه رو به فقیر کرد و گفت : خوب ، برو از مامانت بگیر .

. فقیر جواب داد : من مامان ندارم تو برو از مامانت بگیر و بیاور

آقای بهجت می فرمودند : من از این گفتگوی بچه با فقیر یک نکته دستم آمد ، با خود گفتم این بچه آن قدر به مامانش اطمینان دارد که فکر می کند هر چه بخواهد از او می تواند بگیرد .

ایشان چنین نتیجه می گرفتند که اگر ما به همین اندازه که این بچه به مادرش اطمینان دارد به خداوند اطمینان داشتیم و تمام خواسته های خود را از او درخواست می کردیم ، هیچ مشکلی نداشتیم و همه کارهایمان درست می شد .

اعتماد به غیر خدا ممنوع!

جبرئیل در زندان نزد حضرت یوسف آمد و گفت: ای یوسف چه کسی
ترا زیباترین مردم قرار داد؟ فرمود: پروردگار

گفت: چه کسی ترا نزد پدر محبوب‌ترین فرزندان قرار داد؟ فرمود:
خدایم.

گفت: چه کسی کاروان را به سوی چاه کشانید؟ فرمود: خدای من

گفت: چه کسی سنگی که اهل کاروان در چاه انداختند از تو باز داشت؟
فرمود: خدا

.گفت: چه کسی از چاه ترا نجات داد؟ فرمود: خدایم

.گفت: چه کسی ترا از کید زنان نگه داشت. فرمود: خدایم

گفت اینک خداوند می فرماید: چه چیز ترا بر آن داشت که به غیر من
نیاز خود را باز گوئی، پس هفت سال در میان زندان بمان (به جرم اینکه
(به ساقی سلطان اعتماد کردی و گفتی: مرا نزد سلطان یاد کن

و در روایت دیگر دارد که خداوند به وی وحی کرد: ای یوسف چه کسی
.آن رؤ یا را به تو نمایاند؟ گفت: تو ای خدایم

فرمود: از مکر زن عزیز مصر چه کسی ترا نگه داشت؟ عرض کرد: تو
ای خدایم

فرمود: چرا به غیر من استغاثه کردی و از من یاری نجستی، اگر به من
اعتماد می کردی از زندان ترا آزاد می کردم به خاطر این اعتماد به خلق،
هفت سال باید در زندان بمانی

یوسف آن قدر در زندان ناله و گریه کرد که اهل زندان به تنگ آمدند،
بنا شد یک روز گریه کند و یک روز آرام بگیرد

گریه های سید باقر شفتی

درباره عبادت او نوشته اند: از نیمه شب تا صبح مشغول گریه وزاری «
و تضرع بوده و در صحن کتابخانه اش مانند دیوانگان می گردید و دعا
و مناجات می خواند و بر سر و سینه اش می زد. و چنان بی اختیار ناله وزاری
او بلند می شد که اگر همسایگان بیدار بودند، می شنیدند
در اواخر عمر، آن قدر گریه کرده بود و ناله و بی قراری نموده بود که به
بادفتق مبتلا شده بود و پزشکان هرچه معالجه
می نمودند، فایده ای نداشت. به همین جهت او را از گریه منع کرده و
گفتند: گریه بر تو حرام است زیرا باعث زیادی بادفتق می شود. پس هر
گاه به مسجد می رفت تا او نشسته بود، روضه خوانان بالای منبر
نمی رفتند. مگر زمانی که از مسجد خارج می شد و اگر روضه خوانی بالای
منبر می رفت و او حضور داشت، سید بر نمی خواست و باز گریه می کرد
یکی از نزدیکان او می گوید: با آن مرحوم به یکی از روستاها رفتم. شب
را در راه گذرانیدیم. سید بمن فرمود: نمی خوابی؟ من رفتم تا

بخوابم. سید وقتی خیال کرد که من خواب هستم، برخاست و مشغول نماز شد. به خدا قسم دیدم که بندهای شانه و اعضایش می لرزید به طوری که کلمات را از شدت حرکت فکین و اعضا، تکرار می نمود تا آن راصحیح ادا کند.» «داستانهایی از زندگی علماء ج 1 وج 3»..... شهید سید مجید کلوشادی که مدفون در گلزار شهدای کرمانشاه است و افرادی به این شهید متوسل شده و حاجت گرفته اند، از نسل ایه الله سید محمد باقر شفتی بودند.

بزرگ ترین عذاب

گویند در بنی اسرائیل، مردی بود که می گفت: من در همه عمر، خدا را نافرمانی کرده ام و گناه و معصیت بسیار از من سر زده است؛ اما تاکنون زیانی و کیفری ندیده ام. اگر گناه، جزا دارد و گناهکار باید کیفر بیند، پس چرا ما را کیفری و عذابی نمی رسد!؟

در همان روزها، پیامبر قوم بنی اسرائیل، نزد آن مرد آمد و گفت: خداوند می فرماید که ما تو را عذاب های بسیار کرده ایم و تو خود نمی دانی! آیا تو را از شیرینی عبادت خود، محروم نکرده ایم؟ آیا در مناجات را بر روی تو نبسته ایم؟ آیا امید به زندگی خوش در آخرت را از تو نگرفته ایم؟ عذابی بزرگ تر و سهمگین تر از این می خواهی؟

در محضر شیخ رجبعلی #خیاط#

نکته ۱ ؟

اگر به قدر ترسیدن از یک عقرب، از عِقاب خدا بترسیم، عالم اصلاح می شود.

نکته ۲ ؟

تو برای خدا باش، خدا و همه ملائکه اش برای تو خواهند بود. «مَنْ كَانَ لِلَّهِ، كَانَ اللَّهُ لَهُ».

نکته ۳ ؟

سعی کنید صفات خدایی در شما زنده شود؛ خداوند کریم است، شما هم کریم باشید. رحیم است، رحیم باشید. ستار است، ستار باشید.

نکته ۴ ؟

دل جای خداست، صاحب این خانه خداست. آن را اجاره ندهید

نکته ۵ ؟

کار را فقط برای رضای خدا انجام دهید، نه برای ثواب یا ترس از جهنم

نکته ۶ ؟

اگر انسان علاقه ای به غیر خدا نداشته باشد، نفس و شیطان زورشان به او نمی رسد.

نکته ۷ ؟

اگر کسی برای خدا کار کند، چشم دلش باز می شود

نکته ۸ ؟

اگر مواظب دلتان باشید و غیر خدا را در آن راه ندهید، آنچه را دیگران
نمی بینند شما می بینید. و آنچه دیگران نمی شنوند، شما می شنوید

نکته ۹ ؟

هرکاری می کنید نگوئید: "من کردم"، بگوئید: «لطف خداست». همه را
از خدا بدانید

کودک را به مجالس حسینی ببرید...

علامه طهرانی در کتاب روح مجرد می‌نویسد

استاد سید هاشم حداد می‌گفت

برای احترام کودکان نوزاد، خوب است قنடை نوزادان را تا چند ماهگی [?] در مجالس علم و محافل ذکر و حسینی و محال عزاداری که نام حضرت سید الشهدا (علیه السلام) برده می‌شود ببرند؛ چرا که نفس طفل همچون مغناطیس است و علوم و اوراد و اذکار و قُدوسیت روح امام حسین علیه السلام را جذب می‌کند.

طفل گرچه زبان ندارد ولی ادراک می‌کند، و روحش در دوران کودکی اگر در محل یا در حال معصیت برده شود، آن جرم و گناه او را نیز آلوده خواهد کرد؛ و اگر در محل یا حال ذکر و عبادت و علم برده شود، آن پاکی و صفا را به خود می‌گیرد.

همچنین توصیه می‌کرد: شما اطفال خود را در کنار اتاق روضه خوانی یا [?] اتاق ذکری که دارید قرار دهید! علمای سابق این طور عمل می‌کردند زیرا آثاری را که طفل در این زمان، کسب می‌کند تا آخر عمر در او ثابت می‌ماند و جزء غرایز و صفات فطری وی می‌شود؛ چرا که نفس بچه در این زمان، قابلیت محض است؛ گرچه این معنی مهم و این سرّ خطیر را عامه مردم ادراک نکنند.

شیطان به پنج گروه دسترسی ندارد

امام صادق(ع): ابلیس گفت: پنج نفر هستند که هیچ چاره‌ای برای آنها

ندارم، اما دیگر مردمان در مشیت من هستند

1- کسی که با نیت درست به خدا پناه برد و در همه کارهایش به او تکیه کند؛

2- کسی که شب و روز بسیار تسبیح خدا گوید؛

3- کسی که برای برادر مؤمنش آن پسندد که برای خود می‌پسندد؛

4- کسی که هرگاه مصیبتی به او می‌رسد، بی‌تابی نمی‌کند؛

5- کسی که به آنچه خداوند قسمتش کرده، خرسند است و غم روزیش را نمی‌خورد.

الخصال، ج 1، ص 285؟

- ماهیت دشمنان اهل بیت علیهم السلام

مردی به امام سجاد علیه السلام گفت : به چه چیزی ما بر دشمنانمان برتری داریم ، در حالی که در میان دشمنان ما افرادی هستند که از ما . خوبتر و خوشروتر هستند

امام علیه السلام فرمود : آیا می خواهی فضیلت خودت را بر دشمنان (اهل بیت) ببینی ؟ گفت : آری ! امام علیه السلام دست بر صورتش کشید و فرمود : نگاه کن . چون نگاه کرد دچار اضطراب شد و گفت : مرا به حال اولم برگردان ، زیرا در مسجد غیر خرس و میمون و سگ نمی بینم . امام علیه السلام دست بر صورت او کشید و او به حال اول برگشت

مگر وصال، حسن فرزند من نیست؟

وصال شیرازی، شاعر محبّ اهل بیت علیهم السلام که مرثیه گوی امام حسین (ع) بود شب خواب حضرت زهرا سلام الله علیها را دید و با وجود این که به حضرت (س) سلام کرد حضرت زهرا (س) خیلی به او اعتنا نکردند. برایش سوال بود که چرا حضرت زهرا (س) به او اعتنا نکرد و طاقت نیاورد و گفت: خانم جان! من مرثیه گوی حسین و روضه خوان پسر شما هستم. چرا به من اعتنا نکردید؟

حضرت زهرا (س) فرمودند: مگر وصال، حسن فرزند من نیست؟! چرا برای او چیزی نمی گویی؟

گفتم: خانم چه بگویم؟! شعری تا حالا برای امام حسن علیهم السلام نداشته ام و چه بگویم؟

حضرت زهرا (س) فرمودند: وصال! این را بگو: از تاب رفت و طشت
...طلب کرد و ناله کرد

این مصراع را حضرت زهرا (س) به وصال شیرازی گفتند و این شاعر از
خواب که بیدار شد دنباله شعر را سرود و مطلع این شعر از خانم
:حضرت زهرا (س) بود و ادامه شان این بود

از تاب رفت و طشت طلب کرد و ناله کرد

آن طشت راز خون جگر باغ لاله کرد

خونی که خورد در همه عمر، از گلو بریخت

دل را تهی ز خون دل چند ساله کرد

نبود عجب که خون جگر گر شدش بجام

عمریش روزگار همین در پیاله کرد

نتوان نوشت قصه درد و مصیبتش

ور می‌توان ز غصه هزاران رساله کرد

زینب درید معجر و آه از جگر کشید

کلثوم زد به سینه و از درد ناله کرد

هر خواهری که بود روان کرد سیل خون

هر دختری که بود پریشان کُلاه کرد

یا رب به اهل بیت ندانم چه سان گذشت

آن روز شد عیان که رسول از جهان گذشت

نهی از منکر شاه

یکی از آن مردان الهی که اخلاص و شجاعت، شاخصه بارز او بود، روحانی عظیم الشأن، مبارز و مجاهد نستوه، حجة الاسلام و المسلمین شهید بزرگوار، سید مجتبی نواب صفوی بود. در خاطرات این مبارز راه اسلام آمده است:

قرار شد که نواب صفوی با شاه ملاقاتی داشته باشد. در همان روزی که «قرار بود این ملاقات انجام شود، در یکی از روزنامه‌ها مطلبی چاپ شده بود که یک نفر ادعا کرده بود: «من مسلمانم، ولی در اسلام چیزی به نام حجاب نیست».

قبل از این که نواب پیش شاه برود، عده‌ای از درباریان می‌خواستند آداب و رسوم و تشریفات حضور در محضر شاه را به او یاد بدهند. محمود جم نقل می‌کند، به او گفتم اول که داخل رفتی، این گونه سلام کن، با شاه آروم حرف بزن. موقع صحبت کردن دست‌ها تو حرکت نده و آروم باش» نواب در جواب صحبت‌های ما، فقط خیلی استوار و قاطع می‌گفت:

«خودم بلام چطوری رفتار کنم.» در آخر هم وقتی زیاد به او یاد دادیم،

«اخم کرد و گفت: «خب

وقتی رفت داخل، دیدیم صدای کوبیدن روی میز می آید! ایشان محکم به

روی میز می کوبید و می گفت: «مگه مسلمون نیستین؟ چرا اجازه می دین

این گونه مطالب چاپ بشه؟» نواب اعتراضات زیادی به شاه و نحوه اداره

مملکت کرد

وقتی بیرون آمد و رفت، دیدیم شاه مضطرب است. او گفت: «این سید

مثل یه افسری که با سرباز زیردستش صحبت می کنه، با من برخورد

کرد! اصلاً انگار نه انگار که شاهی وجود داره» شاه حسابی کلافه شده بود

دامنه کوه الوند

یکی از علما با عده‌ای از همراهان شب به دامنه کوه الوند می‌رسند و تصمیم می‌گیرند که شب را در آنجا اطراق کنند. سپس متوجه پیرمردی می‌شوند که در دامنه کوه زندگی می‌کند. نزد او می‌روند و با او هم صحبت می‌شوند. او گفت هیجده سال است که من اینجا زندگی می‌کنم هر سال شب عاشورا، حیوانات اینجا جمع می‌شوند و تا طلوع فجر عزاداری می‌کنند (داستانهای شگفت شهید دستغیب

درباره غیبت کردن:::

امیر مومنان (ع) فرمود: کسی که چیزی را که دیده یا شنیده که چیز بدی از شخصی است و مردم خیال کنند این شخص مروت و مردانگی ندارد، ان را بگوید جزو اشاعه کنندگان فحشا است که خدا در سوره نور فرمود اینها عذاب دردناک دارند.. { اِنَّ الَّذِیْنَ یُحِبُّوْنَ اَنْ تَشِیْعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ؛ کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی برای آنان درد دنیا و آخرت است } نورایه 19

از جمله حدیث نبوی است که رسول خدا (ص) فرمود: اگر پیش شما غیبت کردند و توانستی غیبت شده را کمک کنی و کمک کرد خدا او را در دنیا و آخرت کمک می کند. و اگر با اینکه قدرت بر کمک داشت، یاریش نکرد خدا او را در دنیا و آخرت خوار می کند.

در عقاب الاعمال صدوق آمده که رسول خدا(ص) فرمود: اگر غیبت -
برادرش را رد کند خدا هزار شر دنیا و آخرت را از او رد می نماید و اگر
رد نکرد و خندید! گناهی همانند گناه غیبت کننده به گردن اوست

فواید بادام. زمینی

به کنترل قند خون کمک می کند

شاخص گلیسمی (۱۴ است. این در حالی) GI بادام زمینی دارای نمره آن (بار گلیسمی) فقط یک است. به همین دلیل است که GL است که انجمن دیابت آمریکا از بادام زمینی به عنوان یک ابر غذای دیابت نام می برد. فیبر موجود در بادام زمینی به کاهش سطح قند خون هم کمک می کند و چون حاوی منیزیم و سایر روغن های سالم است بیشتر از مواد غذایی دیگر در کنترل قند خون موثر است

فرق بین رزمنده اسلام با سربازان کفر

مؤمنین در راه خدا جهاد می کنند ولی کفار در راه شیطان! و کید و مکر شیطان ضعیف است

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ
الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا. (سوره نساء،
76). آیه 76

آری مؤمنین در راه پیامبر (ص) و امیر مؤمنان (ع) و امامان دیگر مخصوصاً
در زمان ما در راه امام زمان (عج) می جنگند ولی کفار در راه بتها
. و ابوسفیان ها و یزیدها و شمرها و دیگر طاغوتها می جنگند

فرماندهی کل قوا در لشکر اسلام به عهده رسول الله یا امیرالمؤمنین یا
سیدالشهداء و یا جانشینان امام زمان عج مانند امام راحل و مقام رهبری
است . ولی فرماندهی لشکر کفر به عهده ابوسفیان ها، معاویه، یزیدها،
. صدام ها و بوش ها و ترامپ ها و نتانیاهو ها و... می باشد

سربازان اسلام از زمانی که داخل سربازی می شوند برای آنان پاداش
فراوانی است تا زمانی که شهید شود یا به شهر و دیارش برگردد ولی
سرباز کفر از همان زمانی که یاور طاغوت می شود برای او گناه و معصیت
. نوشته می شود تا زمانی که به دوزخ رهسپار می شود

سرباز اسلام وقتی به شهادت می رسد تمام گناهانش پاک می گردد ولی
. سرباز کفر وقتی کشته می شود لعنت الهی بر او نازل می گردد

سرباز اسلام وقتی کشته می شود شهید لقب می گیرد و باعث افتخار
خانواده اش می شود ولی سرباز کفر وقتی کشته می شود بصورت آدم
شکست خورده لقب می گیرد و باعث ترس و هراس خانواده اش می شود
.

سرباز اسلام در مبارزه است تا به یکی از دو پیروزی *شهادت یا
. پیروزی* دست

می یابد ولی سرباز کفر یا در ظاهر پیروز می شود و پرونده گناهانش
سنگین تر می شود و یا کشته می شود و به جهنم می رود

چرا بعضی از ایرانی ها دشمن نظام نورانی اسلامی و دوستدار اسرائیل
جنایتکار هستند؟ اینکه افراد خیلی در کشورمان دشمن نظام اسلامی و
دوست امریکا و اسرائیل هستند مایه تاسف است. اما علل و عوامل این
انحراف فکری به کجا بر می گردد؟ یکی از علل انحراف فکری به
خوراک فکری بر می گردد. اگر خوراک فکری ما سالم باشد. حقیقی
باشد. درست باشد فکر ما هم درست خواهد بود. و اگر خوراک فکری ما
ناسالم باشد طبیعتاً فکر ما هم ناسالم میشود. لذا قرآن کریم در آیه 24
عبس دستور داده :: فلينظر الانسان الى طعامه... انسان باید به خوراکش
دقت کند. یک معنایش منظور خوراک فکری است. اگر یک ایرانی
مرتب برنامه های ماهواره های ضد انقلاب را ببیند. با افراد ضد انقلاب
رفت و آمد کند. معلوم است کم کم ضد انقلاب میشود. دختر خانمی که
ضد انقلاب بود می گفت ما توخونه اصلاً برنامه های صدا و سیمای ایران
را استفاده نمی کنیم. ما فقط ماهواره رو استفاده می کنیم! لذا خدا در

قران ایه 28 فرقان از زبان افراد گول خورده می فرماید: يَا وَيْلَتَى ۖ لَيْتَنِي
لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا

ای وای، کاش من فلانی را [که سبب بدبختی من شد] به دوستی نمی
گرفتم،....

این یک علت دشمنی با نظام اسلامی و دوستی با کفر جهانی است..

علت دوم لقمه های حرام است. لذا امام حسین علیه السلام به لشکر یزید
فرمود شکم هایتان از حرام پر شده است! ادمهای حرام خور گاه انقدر بد
میشوند که حاضرند سر امام حسین (ع) را ببرند! اینها از ادمیت فاصله
گرفته و از حیوان پست تر میشوند....

دلیل سوم دشمنی با نظام اسلامی به فساد اخلاقی بر می گردد. افراد
زناکار و قمارباز و شرابخوار اینها بخاطر فساد اخلاقی که دارند از شیطان
پیروی می کنند لذا با پیامبران و امامان و اولیاء خدا دشمنی می ورزند و
دوست شیاطین و خلافاکارها و جنایتکارها هستند...

دلیل چهارم به نداشتن بصیرت بر می گردد. این معمولا در بعضی ادمای مذهبی دیده میشود که اهل نماز و روزه هستند ولی با نظام اسلامی هم دشمنند!.. اینها در تشخیص حق دچار انحراف شده اند...

گفتند فلانی اهل نماز و روزه و سالی ده میلیون تومان حلیم برا امام حسین(ع) می دهد ولی با نظام اسلامی هم دشمن است! اینها مانند همان هفتصد قاری قرانند که در لشکر معاویه بودند و با امیرالمومنین علیه السلام که قران ناطق بود می جنگیدند یا مانند ابن ملجم و خوارج هستند.....

این چهار دلیل برای دشمنی بعضی افراد با نظام اسلامی است

حوض کوثر و علامه امینی

یکی از خاطره‌های ماندگار، در ارتباط با استاد جلیل‌القدر، آیت‌الله میلانی، داستانی است که در مدرسه نواب - بالا خیابان مشهد - اتفاق افتاد. آن داستان که با شخصیت و کارنامه درخشان علامه آقا شیخ عبدالحسین امینی تبریزی گره خورده است برای طالبان علم و معرفت و حقیقت، بس آموزنده است. شاید تعبیر خاطره‌ای فراموش نشدنی، برای آن رویداد مقصودم را به مخاطب برساند.

علامه امینی که به مشهد مشرف شدند، از ایشان برای منبر رفتن در مدرسه نواب دعوت کردند. قرار شد که آن پژوهشگر بزرگ اهل بیت - سلام الله علیهم - ده روز برای خواص و عوام سخنرانی کند. پیدا بود که چنین مجلسی در نوع خود، مجلسی بی‌نظیر خواهد بود. جمعیت آن قدر زیاد بود که بالا خیابان تا چهارراه نادری بسته شده بود. در آن ساعت‌ها، از دو طرف خیابان نادری، هیچ اتومبیلی تردد نداشت. مردم نه تنها محوطه مدرسه نواب را پر کرده بودند، بلکه در پیاده‌روها و خیابان

نشسته و یا ایستاده بودند. علما و فضلا و حتی مراجع تقلید آن وقت خراسان پای منبر علامه امینی آمده بودند. تا آن جا که به یادمانده است، غیر از آیت الله میلانی، آیت الله میرزا احمد کفایی - آقازاده آخوند خراسانی - و آیت الله فقیه سبزواری و آیت الله آقا شیخ کاظم دامغانی در آن مجلس حضور داشتند.

علامه که منبر رفتند، خطاب به حضار مجلس شکوهمند آن روز خراسان چنین فرمودند:

من برای کار تألیف و تحقیق پیرامون مسأله غدیر، به هندوستان سفر کردم و چهار سال در آن سرزمین رحل اقامت افکندم. گمان نمی‌کنم کتابخانه‌ای در شهرهای هند باشد که من برای جست و جوی علمی‌ام بدان جا نرفته باشم. عشق و جدیت در عرصه غدیر شناسی، سبب شده بود که چندان فرصتی برای خوابیدن نداشته باشم. در شبانه روز، شاید یکی دو ساعت مجال خوابیدن نداشتم.

همان ساعت‌های اندک هم، به گونه‌ای نبود که بتوان آن را خواب کامل به حساب آورد، زیرا یکسر در حال خواب و بیدار بودم و ذهنم مشغول کار گسترده‌ای بود که می‌باید چند گروه، آن را به انجام می‌رسانیدند.
[در حالی که من یک تنه آن را انجام می‌دادم

بعد از چهار سال اقامت در شهرهای مختلف هند، به دهلی نو آمدم و بلیت هواپیما تهیه کردم تا به ایران بازگردم. آن روز پرواز ما دو سه ساعت تأخیر داشت

آن روز، حضرت آیت الله میلانی پای منبر نشسته بودند، طوری که علامه امینی و ایشان، چهره به چهره یکدیگر بودند. مرحوم علامه که از تأخیر در پرواز به ایران، سخن می‌گفت، ناگهان حضار را به وادی دیگری برد که تصور آن را نداشتند

علامه امینی، رو به آیت الله میلانی کرد و با همان لهجه ترکی‌اش فرمود:
حضرت آیت الله میلانی! آن روز پیش خود گفتم: حالا که خبری از
هواپیما نیست، دو سه ساعت بخوابم تا کمبود خوابم را جبران کنم.

همین که خوابم برد، در عالم رؤیا چیزی دیدم که تا حالا هرگز آن را
مشاهده نکرده بودم.

واقعۀ دیدم! واقعۀ قیامت را. لب‌های مردم که همه جای صحرای محشر
را پر کرده‌اند، از تشنگی خشکیده است. کاش [تنها] تشنه بودند، همه
سرگردان بودند و سرها و چشم‌ها به این سو و آن سو چرخانیده
می‌شدند.

حالا تشنگی و سرگردانی دیگران به من سرایت کرده بود. در آن
گرمای جانکاه تشنگی چنان بر من غالب شد که طاقتم تمام شد.

من که حال در میان مردم بودم، همراه آنها به هر سو روان می‌شدم تا به آب دست پیدا کنم. به هر سمت که شتابان می‌رفتیم، جز سراب نبود و در حالی که تشنگی بیشتر آزارمان می‌داد، سر جای خودمان باز می‌گشتیم و حیران و نگران می‌ماندیم. آن ساعت اضطراب، خرد و کلان خلق را در بر گرفته بود.

ناگهان سرابی و دیوار بلندی نمایان شد. تا مردم آن جا را دیدند ابتدا به آن نقطه خیره شدند. ناگاه به آن سمت هجوم بردند، طوری که مرا همراه خودشان بردند.

پیش خود گفتم: حتما این جا آب پیدا می‌شود. برگ سبز، علامت آب است نه علامت سراب. حالا می‌توانم نزدیکتر بروم و تشنگی‌ام را برطرف کنم.

قدم به قدم جلو رفتم وقتی نزدیک شدم، دروازه بسیار بزرگی آشکار شد. وقتی نمای آن دیوار بلند و دروازه بسیار بزرگ را دیدم، یاد بناهای تاریخی افتادم که در جاده‌ها برای کاروان‌ها و مسافرین ساخته‌اند. درست، وسط آن در بزرگ، مثل درهای بزرگ تیمچه‌های قدیمی، درب کوتاهی بود که انگار برای رفت و آمد مردم قرار داده بودند.

دو سوی آن در کوچک، دو نگهبان بودند که به هر کس اجازه وارد شدن به آن محوطه بسیار بزرگ را نمی‌دادند. حالا جمعیت برای رسیدن به آن، سخت هجوم آوردند و می‌خواهند از آن جا، یکی یکی داخل بروند و سیراب شوند.

تا خواستم به جلو قدم بردارم، نگهبان دست راست خودش را طرف سینه‌ام آورد و گفت: جلو نیا آقا شیخ! من که نومید شده بودم، اصرار و التماس نکردم و سر جای خودم برگشتم.

ناگهان، نگهبان دیگر مرا با نام صدا کرد و با لحنی محترمانه گفت: آقا
شیخ عبدالحسین امینی! ای صاحب الغدیر! تشریف بیاورید که بی بی
رخصت ورود دادند.

تعجب کردم و پیش خود گفتم: مگر این جا کجاست؟ بعد رو به آن
نگهبان کردم و گفتم: آقا! بی بی که از ایشان اسم بردید، کیست؟ اصلا
این جا که مردم هجوم آوردند، کجاست؟

نگهبان لبخند زد و به من خیره شد و گفت: شما که این همه از علی و
زهره سلام الله علیهما سخن گفته اید، بی بی را نمی شناسی؟! آقا شیخ
عبدالحسین! چطور نمی دانی که این مکان، چه مکانی است؟ این جا، جایی
است که در آن حوض کوثر است آقای امینی! همان حوضی که در قرآن
!و احادیث اهل بیت علیهم السلام خوانده ای و در کتاب خودت آورده ای

بی‌بی زهرای اطهر اکنون سر حوض نشسته‌اند، تا عاشقان حق را در
صحرای قیامت از آب حوض کوثر سیراب کنند. نامحرمان را به این آب
گوارای ارزنده راهی نیست! بی‌بی که از آمدن شما باخبر شدند، رخصت
!ورود دادند. تشریف بیاورید آقا شیخ عبدالحسین

علامه امینی که به این جای داستان حوض کوثر در صحرای محشر
رسیدند، رو به حضرت آیت الله میلانی کردند و گفتند: حضرت آیت الله
میلانی! همین که یک پای خودم را آن طرف در گذاشتم، نسیم خوش و
خنکی وزید که تا آن لحظه، مشام من، چنین نسیمی را حس نکرده بود!
بعد آرام آرام به سوی حوض کوثر جلو رفتم

وقتی نزدیک آن رسیدم، بی‌بی را دیدم که تمام قد بلند شدند و با لحن
!مهربانانه‌ای فرمودند: فرزند روحانی من! بیا! جلوتر بیا

شوق زده شده بودم! از این که حضرت زهرا از من با عنوان فرزند
روحانی من تعبیر کرده بودند، از خرسندی در پوستم نمی گنجیدم

ناگهان، صدای گریه و ناله مردم در مدرسه نواب بلند شد، مجلس
خطابه، مجلس دیگری شد. علامه امینی بالای منبر غش کرد. حدود یک
ربع ساعت، صدای هق هق گریه جمعیت به گوش می رسید. انگار، علامه
امینی حضار را همراه خودش به صحرای محشر و وادی حوض کوثر
برده است. مرحوم آیت الله میلانی، که عمامه خودش را از سر برداشته
بود، مثل مردم گریان و نالان بود. شانه های آقا می لرزید

پس از این که علامه به حال آمد، صدای علامه امینی بلند شد: خوشا به
حال شما! خوشا به سعادت شما! حضرت آیت الله میلانی! قدر خودتان را
بدانید و می دانم که قدر خودتان را می دانید. تکرارها و تأکیدهای علامه
امینی قابل تأمل بود

رو به قبله بخوابید...

اهل بیت(ع) به ما توصیه کرده اند رو به قبله بخوابید..رو به قبله بنشینید.
رو به قبله مطالعه کنید.رو به قبله وضو و غسل کنید. رو به قبله بخورید و
.....بیاشامید

همچنین توصیه کرده اند با وضو بخوابید.دمر نخوابید بلکه به پشت یا به
پهلوی راست بخوابید...موقع ادرار کردن کلاه یا پارچه ای بر سر داشته
...باشید

که اینها علاوه بر ثواب معنوی،بر سلامت جسم و روان ما هم اثر مثبت
دارد.

